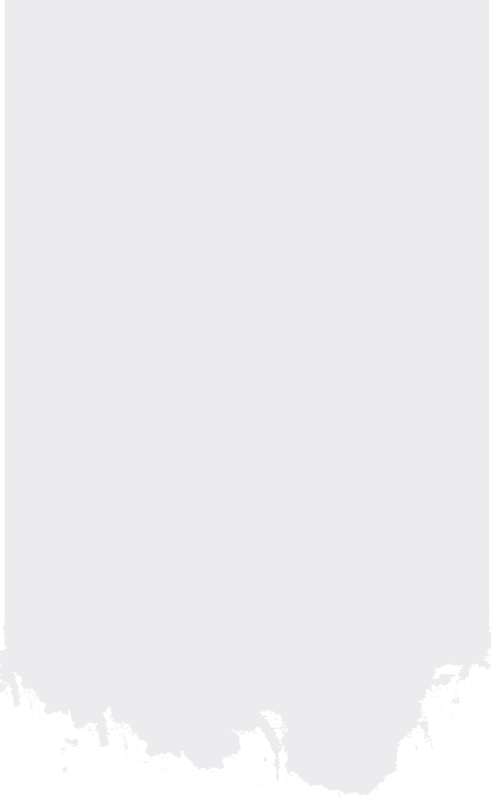




”

مصاحبه با
آرشو روزگلات

“



بخشی از اپوزسیون جمهوری اسلامی ایران، به ویژه سلطنت طلبان و اشخاصی مانند شهریار آهی، از همان آغاز شکل گیری اعتراضات سیاسی در جنبش ژینا صراحتاً اعلام کردند که خواستار تعامل با افراد هستند، نه سازمانها و احزاب سیاسی. به نظر شما چه عواملی باعث اتخاذ چنین رویکردی شده است؟ تحلیل شما در این باره چیست؟



با توجه به شناختی که از اپوزیسیون خارج از کشور و جریانات داخلی ایران دارم، میتوانم به این نکته مهم اشاره داشته باشم که در هر دو طیف نمیتوان به وجود یک اپوزیسیون منسجم، قدرتمند و برخوردار از برنامه برای مرحله گذار و بعد از آن، استقرار سیاسی اشاره کرد. در این میان تنها احزاب کوردستانی، با برخورداری از پشتوانه مردمی در صحنه سیاسی از حضوری قدرتمند برخوردار هستند و میتوانند برون دادهای سیاسی را در مسیر خاص سیاسی که مبتنی بر توزیع قدرت است کانالیزه نمایند. این مهم را در نخستین سالگرد قتل حکومتی ژینا امینی و بیانیه مشترک ۶ حزب کوردستانی مشاهده کردیم. در جبهه اپوزیسیون خارج از کشور و بویژه سلطنت طلبان نیز وزن آنان مشاهده شد. با این مقدمه اجازه بدهید در جایگاه تیپولوژی گروههای سیاسی ایران به چند نمونه عینی اشاره کنم؛ اگر چه خیزش ژن، ژیان آزادی جریان براندازی را تقویت نمود و تا حدی، در یک مقطع زمانی به انسجام بخشی گروههای سیاسی مدد رساند، اما جریان براندازی خواه و اپوزیسیون ایرانی در مقایسه با جنبش آزادیخواهی کورد، عملاً دچار تشقت سیاسی است. اگر چه فرزند شاه مخلوع و طیف سلطنت طلب تا حدی اعتماد به نفس سیاسی پیدا کرده است، اما از یک طرف، سلطنت طلبان در مجموع در رابطه با نوع سیستم سیاسی آینده ایران و رویکردهای حاکمیتی دچار تشقتی هستند که نمیتوان از آن گذشت. از طرف دیگر این گروه، صرفاً با تاکید بر نام استعاری

ایران، که خود را در تمامیت ارضی ایران، تاکید بر زبان فارسی و هویت شیعی می یابد، میتواند به انسجام دست پیدا کند. اما در رابطه با سیستم سیاسی، نوع حکومت اعم از مشروطه، جمهوری ریاستی یا پارلمانی و دامنه اختیارات شاه دچار تشقت است. از نگاهی دیگر، تاکید پسر شاه مخلوع بر حفظ ردههای میانی سپاه و بده بستان سیاسی با آنها، باعث ایجاد زاویه طیفی از مشروطه و سلطنت طلبان با این جریان نیز شده است. چپ ایرانی نیز، اعم از طیفهای حکمتیست گرفته تا حزب توده و چریکهای فدایی، در مجموع به دلیل عدم بازسازی و بروز رسانی گفتمانی، نتوانسته اند در عرصه سیاسی ایران از هژمونی گفتمانی برخوردار شود و همچنان با عناصر گفتمانی قبل از انقلاب به تولید گفتار سیاسی دست می زنند. سازمان مجاهدین خلق علیرغم انسجام سازمانی و برخورداری از ساختار قدرتمند ایدئولوژیک، حتی در میان بخشی از طیفهای جوان ایرانی، عملاً به دلیل بازتولید بخشهایی از گفتمان رادیکال علی شریعتی، نتوانسته است به هژمونی گفتمانی دست پیدا کند. با این حال این سازمان، همچنان پیگیری خط اقلیتی از انقلابیون به مثابه موتور انقلاب را در افقهای ذهنی خود مد نظر دارد. با این وجود به نظر می رسد به دلیل ساختار به روز نشده گفتمانی آن و تاکید بر اسلام شیعی و ابا از اعتراف صریح به لزوم سکیولاریسم، علیرغم اظهار ضمنی آن، همچنان با محدودیتهای گفتمانی و در نتیجه هژمونی گفتمانی مواجه باشد. در داخل، حتی اگر با تسامح طیفهای اصلاح طلبان و نیروهای سکیولار درون آن را هم به عنوان اپوزیسیون داخلی قلمداد کنیم، تصور می شود که بعد از خیزش ژن، ژیان، آزادی، این طیف از توان بسیج افکار عمومی قاطبه ایرانیان برخوردار نیستند. گفتمان دمکراسی دینی عملاً با بن بست و تناقض مواجه شده است. حاکمیت و در رأس آن دیکتاتوری علی خامنه ای با توهم، در صدد یکدست کردن نیروها برآمده و سپاه نیز از دوره



احمدی نژاد در تمام عرصه‌ها کنترل امور را به دست گرفته است. از همین رو میتوان گفت که حاکمیت دیگر قابل بازتولید نیروهای درونی خود نیست. با توجه به موارد ذکر شده، میتوان گفت که در مقابل اپوزیسیون ایرانی، سازمانها و احزاب کوردی، با برخورداری از بدنه تشکیلاتی، خواستههای مصرح، حمایت مردمی و مقبولیت در میان کوردستانیان، از توان کانالیزه کردن مطالبات سیاسی خود برخوردارند. از همین رو، گروههای اپوزیسیون و درصدر آنان کسانی مانند اهی، بدون توجه به فرایند تداوم هویت مقاومت در میان کوردستانیان و نیز سیالیت مقوله هویت یابی، با تکیه بر نگرش تاریخی ازل گرایانه نسبت به ایران و ایرانی، همچنان با نگاهی آمرانه از بالا به پایین، چنین پیش شرطهایی را مطرح می کنند.

در دوران اوج جنبش ژینا جریانات ایرانی به این شعار پوپولیستی روی آورده بودند که باید همه باهم و یک صدا تا براندازی جمهوری اسلامی کار کنیم. بعد از تغییر رژیم می توان درباره تفاوتها و نظام سیاسی آینده صحبت کرد. به نظر شما این مکانیزم برای تغییر رژیم در ایران مناسب است؟



با یک نقطه نظر متباین با بخشی از پیشفرض سوال شما، تصور می کنم این جنبش را باید جنبش ژن، ژبان آزادی، بدون ترجمه و بدون تغییر به کار ببریم. احتمالاً نقطه نظرات حزبی و دیدگاههای متمایز سبب چنین رویکردی شده باشند. از همین رو تحریف آن به جنبش ژینا یا مهسا، یا شعار مرد، میهن، آبادی همه میتوانند در تحریف هدف اصلی آن بکار روند. این سه کلمه، برآیند مبارزات ملت کورد، تلاشهای مبارزان کورد و برآمده از فرهنگی است که با مقاومت و مبارزه برای دستیابی به آزادی، یک گفتمان جدید را شکل داده است که هدف آن، رهایی از سلطه، در اشکال مختلف است. در رابطه با مفهوم پوپولیسم نیز لازم است آن را در زمینه خود، به طور صحیح

مورد استفاده قرار داده و لزوما در معنای منفی مورد استفاده قرار نگیرد. تمامی ایدئولوژیها، از ناسیونالیسم گرفته تا مارکسیسم و دین و حتی دموکراسی نیز میتوانند با پوپولیسم همبسته گردند. زیرا سیاست مسئلهای است که با تمام بخشها و احاد جامعه در ارتباط بوده و بر حیات سیاسی-اجتماعی آنان تاثیر می گذارد. مگر بسیج اجتماعی، بدون همکاری و مشارکت جمعی توده‌ها، مردم، ملت و خلق و بهره‌گیری از قدرت افناع یا احساسات امکان پذیر است؟ اصولاً بخشی از صحنه سیاست عملی، در همه کشورها، در تمام احزاب و سازمانها، رویه‌هایی از تکیه بر احساسات و پوپولیسم را در خود دارد. با خاطرنشان کردن این دو نکته، تصور می کنم از یک زاویه این خواست درست بوده و از نگاهی دیگر، اگر به جزئیات آن دقت نشود، میتواند پیامدهای مخربی را به دنبال داشته باشد. نخست؛ مطالبات سیاسی و خواست برای تغییر در خلا روی نمیدهد. ایجاد هرگونه تغییری منوط به درک زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و بین المللی است. کوردها در روژهلات کوردستان در مرزهای سیاسی-بین المللی واحدی سیاسی به نام ایران زندگی می کنند و حیات سیاسی-اجتماعی آنان، متأثر از بخشنامه‌ها و دستوراتی است که از مرکز به پیرامون، به نحوی آمرانه صادر می شود. در عرصه بین المللی نیز نه تنها مساله کورد در روژهلات کوردستان به مساله‌ای سیاسی تبدیل نشده است، بلکه، به عنوان مثال، حتی به اندازه اجحاف و تضییقاتی که بر بهائیان در ایران می رود، برجسته نشده است. می‌خواهم از زاویه نخست به دو مساله اشاره داشته باشم؛ نکته نخست، تمایز حکومت و دولت است که در ادبیات سیاسی ایران، با اغماض، هر دو به یک معنا به کار می روند و در مواردی جایگاه این دو، در مقایسه با کاربرد آنها در ادبیات سیاسی تعویض شده است. جمهوری اسلامی یک حکومت، یک رژیم و یک سیستم سیاسی است. اما دولت، حاکی از اشاره به حاکمیت سیاسی در درون یک فضای سیاسی، یک جغرافیا

و در جارچوب مرزهای بین المللی است. با توجه به نکته‌ای که پیش از این به آن اشاره شد، هر گونه فعالیت سیاسی برای براندازی نظم موجود، ناگزیر باید مبتنی بر خواست تغییر ساختارهای کلان حاکمیت سیاسی‌ای باشد که حداقل در دوران معاصر به عنوان نظم موجود و ساختار رسوب یافته تاریخی در درون ساختاری با نام دولت تثبیت شده است. از همین رو، در عین حال که همصدایی ساکنان مرزهای جغرافیای سیاسی ایران میتواند برای دستیابی به آزادی مهم ارزیابی شود، اما عدم توجه به جزئیات آن، بدون توجه به مساله حاکمیت سیاسی میتواند ما کوردها را در تسلسلی تاریخی قرار دهد. توجه به این مساله بازتاب دهنده همان نقطه نظر من در رابطه با ابعاد گفتمانی شعار زن، ژان، آزادی است. تا زمانی که خواستها رادیکالیزه نشوند، کانون ساختارهای حاکمیت سیاسی و نظم مستقر یعنی دولت، نه صرفا نظم موجود، را هدف قرار ندهند، نمیتوان به تغییر رادیکال امید بست. اما مساله دیگری که باید بر آن تاکید کرد، مساله قدرت **Power** است. قدرت به خلاف برداشتهای سطحی، صرفا در برخورداری از نیرو در یک سطح نظامی، یا اقتصادی یا مثلا رسانه‌ای باز نمود پیدا نمی کند. قدرت همبسته‌ای گسترده از توانمندیهای گفتمانی است که تمام عرصه‌ها را در بر می گیرد. به زانو درآوردن رژیم جمهوری اسلامی، تغییر رادیکال مناسبات قدرت و دستیابی به گونه‌ای از حیات اجتماعی-سیاسی که مطلوب شرایط انسانی و مدرن باشد، صرفا در برخورداری از قدرت امکان پذیر است. به نظر می رسد که لازم است شرایط برخورداری از قدرت را با توجه به ابعاد وسیع آن در راستای هژمونیک شدن مورد بررسی قرار داد. آیا جنبش ملی کورد در روژهلالت، در موقعیت کنونی از چنین قدرتی برخوردار است که به تنهایی، حتی بدون در نظر گرفتن متغیر بین المللی- این مهم را خود به تنهایی انجام دهد؟ پاسخ به این پرسش میتواند به مباحثهای وسیع در باب اتوپای سیاسی

بینجامد، اما پاسخ دقیق به این پرسش، نیازمند بازشناسایی موقعیت کنونی است.

سروش آیا می توان جنبش ژینا را یک جنبش فمنیستی دانست؟ با ارائه یک تعریف فمنیستی از این جنبش جنبش ملی کورد و تداوم این جنبش برای آزادی، که زنان نیز نقشی پر رنگ در آن داشته اند، در کجای قرار خواهد گرفت؟



در رابطه با این پرسش نیز دو نقطه نظر خودم را ارائه می کنم؛ تاریخنگاری کورد و تاریخ جنبش ملی کورد، بدون هیچ تردیدی یک تاریخنگاری مردانه و مذکر است. مدعی من بر مبنای دو فاکت استوار است؛ تمامی بیوگرافیهای رهبران سیاسی کورد در روژهلالت و باشور کوردستان را ملاحظه بفرمایید. نقش زنان در تحولات سیاسی، تاکید بر عاملیت زنانه، صدای زنانه تا چه اندازه در آنها طنین پیدا کرده است؟ دوم؛ یک نسخه از ناسیونالیسم در هیچ جای جهان وجود نداشته است و ناسیونالیسم ها در بسترهای فرهنگی و زمانی متفاوت، با ایدئولوژیهای متفاوت دیگر همبسته می شوند، ناسیونالیسم های کوردی یا آنچه از آن با عنوان کوردایتی یاد می شود، حتی تا برهه کنونی نتوانسته اند عاملیت زنانه را در متن گفتمانی خود برجسته نمایند. از طرف دیگر خوشایند باشد یا خیر؛ ناسیونالیسم کورد تا کنون قادر به بازسازی گفتمانی خود بر اساس عناصر گفتمانی نوین و مفصل بندی دالهای گفتمانی جدید نبوده و همچنان خود را بر مبنای گفتمانی پدرسالارانه و حتی در برهه‌هایی روابط عشیره‌ای بازتولید می نماید. این ویژگی، از ویژگیهای گفتمانی ناسیونالیسمهای فرادستان کوردستان- ترک، فارس و عرب- است و از آنجا که ناسیونالیسم کوردی، روی دیگر سکه همان ناسیونالیسمها بوده و خود را در مقابل آنان تعریف کرده است، لاجرم در روند تحولات درون گفتمانی خود، عناصر گفتمانی آنها را بازتولید کرده است. با این دو نقطه نظر، میتوان گفت جنبش

ژن، ژیان آزادی؛ یک جنبش فمینیستی نبوده است، بلکه جنبشی بنیادین تر بوده است که روابط سلطه در تمام اشکال آن را به چالش کشیده است؛ که روابط نابرابر جنسیتی تنها میتواند بخشی از آن باشد. زیرا این گفتمان با تاکید بر عاملیت زنانه، که ریشه در مبارزه کوردستانیان داشته و حاصل بخشی از نوسازی ناسیونالیسم کوردی یا هر عنوان دیگری که مایلید به آن اطلاق شود، زن را به مثابه کانونی برای زدایش روابط سلطه قلمداد کرده است. از همین رو فکر میکنم جنبش آزادیخواهانه کورد، در قالبهای متنوع خود، ناگزیر است در عمل سیاسی خود، این نوسازی را انجام دهد، تنها در این صورت است که میتوان بر فمینیستی بودن تاکید داشت. تصور میکنم که عدم توجه دقیق بخشی از اینتلجنستیای کورد و حتی ایرانی به پیشینه‌ها و برایندهای گفتمان ژن، ژیان آزادی باعث چنین سو تفاهمی شده باشد. و این در حالی است که آکادمیسینهای غربی حداقل دو دهه است است که در این رابطه کتابها و مقالات بسیاری را منتشر کرده‌اند. متأسفانه بخشی از اینتلجنستیای کورد، فعالان سیاسی و حزبی در دایره محدود واژگانی خود، صرفاً به بازتولید ساختارهای پیشین ایدئولوژی ناسیونالیستی دست می‌یازند. نتیجه آن نیز بازتولید سیکل معیوبی از نظریه‌پردازی در خلا است که هم اکنون امکان خوانش جدید از ناسیونالیسم را دچار بحران کرده است و هم در صورت یافتن راهکار برای این نوسازی، به فقدان مکانیزمهای آن اشاره‌ای نمی‌کند.

 انتظار می‌رفت که احزاب شرق کوردستان همراه با ملتهای به‌حاشیه‌رانده شده دیگر در ایران یک منشور مشترک ارائه دهند. اگر چنین منشوری تدوین شود، باید دارای چه ویژگی‌هایی باشد؟

هویت طلبی مساله‌ای سیال است. پذیرش این مهم به تکرر و سلطه زدایی از روابط قدرت منجر می‌شود. نگاه ازل گرایانه



به مفاهیمی مانند ملت، ملی و ناسیونالیسم صرفاً به بازتولید چرخه استبداد منجر می‌شود. با این پیشفرض، هیچ ملتی، هیچ حزبی و هیچ ایدئولوژی ای قداست نخواهد داشت. بلکه آنچه که قداست خواهد داشت، زندگی و خود انسان خواهد بود. ارائه هر منشوری برای آینده سیاسی یک واحد سرزمینی، مستلزم پذیرش اراده آزاد انسانی در واحد فرد، پذیرش مطالبات گروهی به مثابه جمع و برقراری رابطه‌ای دیالکتیک بین این دو مقوله خواهد بود. با مد نظرداشتن این دو پیشفرض، تدوین هر منشوری نیازمند پذیرش اراده آزاد انسانی بر اساس فردیت، برای در دست گرفتن سرنوشت خود و اراده ملتهای ساکن در جغرافیایی است که اکنون از آن با نام ایران یاد می‌شود. هر گونه تسامح در پذیرش این دو اصل به تداوم تنشها در آینده منجر خواهد شد. درسهای آموخته شده از خیزش ژن، ژیان آزادی چنان گسترده هستند که خطر مهلک هر گونه تسامحی بر سر این دو اصل را گوشه‌زد می‌کنند.

 برخی بر این باورند که در جنبش ژینکا برخی از مناطق مانند کوردستان مطالبات متفاوتی با مرکز داشتند و مطالبات ملی کوردستان نیز در این جنبش مشهود بود. آیا در این صورت می‌توان از واحدی به نام مردم ایران سخن گفت؟

ایران نام یک واحد مدرن سیاسی با برخورداری از حق حاکمیت است که در نظام بین‌الملل به رسمیت شناخته شده است. ویژگی مهم این حاکمیت سیاسی، تاکید بر تمرکز در تمام ابعاد زندگی خصوصی و عمومی، رسمیت و تحمیل زبان فارسی، هویت فارسی و شیعی و برکشیدن و تعریف آن به عنوان هویت ایرانی است. این مساله پارادوکسی را در سیاستهای داخلی در این واحد سیاسی-سرزمینی ایجاد می‌کند، اما نه در حوزه نظم بین‌المللی. اما از سوی دیگر ملتهای مختلف در این واحد سیاسی



مدرن، تحت سلطه قرار گرفته‌اند، منابع سرزمینی آنان به نفع مرکز استثمار می‌شود، زبان و هویت ملی آنان ذیل زبان و هویت فارسی-شیعی و ایدئولوژیک حاکمیت در معرض حمله قرار گرفته است. اما این مساله معطوف به حاکمیت دینی در برهه اخیر نیست، مساله، حاکمیت دولتی در ایران است که حداقل از دوره مشروطه بر چنین مبنایی تعریف شده است. از همین رو به نظر می‌رسد که باز تعریف مسائل هویتی و آنچه که به مساله حقوق ملت‌های ساکن در این فضای مدرن سیاسی ارتباط دارد، صرفاً در قبال بازتعریف روابط سلطه‌ی دولتی امکان پذیر است. در جریان خیزش اخیر نیز این امر کاملاً عیان شد دولت متمرکز برای آینده این فضای مدرن سیاسی، درصدد بازتولید خود بوده است، از همین رو لازم است تصور نمود که در چنین صورتی، شاید هیات حاکمه آن تغییر پیدا نماید، رویکردی سکولار نسبت به زندگی اجتماعی در پیش گرفته شود و... اما ساختار اصلی آن، به هیچ وجه در پی دگرگونی بنیادین نخواهد بود.

در آینده سیاسی ایران را به شدت تضعیف و دموکراتیزه کرده و فضا را برای بازتعریف ایران هموارتر کند. با این وجود، عدم صداقت احزاب و گروه‌های سیاسی با یکدیگر، تلاش برای برداشتن سهم کلان از آن یا حداقل نشان دادن برخورداری از چنین سهمی، عدم تعریف منافع ملی-حداقل در کوردستان- نشان داد که احزاب سیاسی کورد، علیرغم پایگاه گسترده در میان مردم کوردستان، در چنبره بازی با حاصل جمع جبری صفر گرفتار هستند و طرفه آنکه، مردم کوردستان، به خوبی و به درستی، بر خلاف احزاب سیاسی- دریافته‌اند که کوردستان تنها در صورتی می‌تواند یک بازیگر فعال باشد که احزاب از چنین رویکردی با سیاست دست بکشند. اگرچه پیشگویی در سیاست جایز نیست، اما حداقل در برهه کنونی، این خیزش در کوردستان به یک گفتمان تبدیل شده است و به نظر می‌رسد چرخش مدار سیاست در کوردستان حول چنین محوری، میتواند به تقویت، نوسازی و جوان سازی جنبش ملی کوردستان در نظر و عمل منجر گردد.

سروش آیا سرکوب و خشونت دولتی قادر به پایان دادن به جنبش ژینا است؟ نظر شما درباره آینده جنبش ژینا چیست؟

جنبش اخیر حاکی از درس‌های بسیار گرانبهایی برای عمل سیاسی در دوره گذار از جمهوری اسلامی و بعد از آن- در آینده دور و نزدیک- خواهد بود. جامعه ایران تا کنون چند نقطه عطف مهم جنبش مشروطه، انقلاب ۱۹۷۹، دوره اصلاحات و سرانجام خیزش ژن، ژیان آزادی را از سر گذرانده است. روند تاریخ معاصر نشان داده است که هر یک از این دوره‌ها، شیفت گفتمانی جدیدی را ایجاد کرده است که عملاً بازگشت به دوره قبل، امکان پذیر نبوده است. از همین رو، حتی اگر سرکوب کنونی را نیز بهانه‌ای برای فروکش کردن این خیزش قلمداد کنیم، تداوم گفتمانی آن در آینده، در صورتی که نیروهای دموکراتیک از توان هژمون کردن آن برخوردار باشند، میتواند دولت را به عنوان واحد زور مشروع

